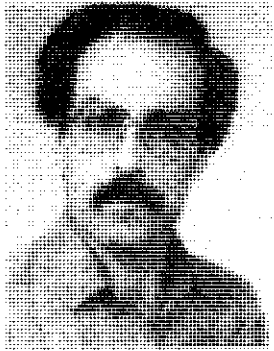


نویسنده مادر شخصیت‌هاست



فریدون فرهودی یکی از نویسندگان و مدرسان فعال مدرسه کارگاهی فیلم‌نامه نویسی حوزه هنری است. او بیش‌تر در زمینه نوشتن مجموعه‌های تلویزیونی فعالیت داشته، «جاده» و «یکی از این روزها» از کارهای مطرح او در تلویزیون است. از فیلم‌نامه‌های سینمایی فرهودی می‌توان به «ساحره» (داود میرباقری) و «دختری با کفش‌های کتانی» (رسول صدر عاملی) اشاره کرد.

تلفک دهنده، خواندن یک خبر، شنیدن یک سرگذشت یا قصه، حتی گاهی گوشه‌ای از یک فیلم را که می‌بینید، یک جرقه در ذهنتان می‌زند و می‌بینید که از این نقطه می‌شود داخل یک فیلم دیگر شد، یا یک قصه دیگر که آن فیلمی که روبروی شماست سراغ آن نرفته، یا.....

حتی شاید یک روز؛ یک نفر یک اداره یا یک مشکل خیلی ذهن شما را خسته و اعصابتان را له کند و بعد..... یک باره می‌بینید که یک فکر برای یک فیلم نامه پیدا کرده‌اید. خلاصه نقطه شروع دیگر یک نقطه نیست، بلکه یک پاره‌خط است که تا بی‌نهایت کش آمده است.

اما بعد از همه این شروع‌ها (که فرق زیادی هم ندارند)، قدم اصلی (از نظر من) پیدا کردن آن اسکلت است که گاهی مثل فیل‌های ماقبل تاریخ، هر تکه آن را باید از یک گوشه پیدا کنید. اگر بخواهید یک فیلم‌نامه خوب بنویسید، این مرحله خیلی کار می‌برد، اما ارزشش را دارد. چون بعد از آن یا فیلم‌نامه خوبی می‌نویسید یا می‌فهمید که سوژه‌تان مزخرف است و ره‌ایش می‌کنید.

■ به تحقیق پیرامون سوژه داستان‌هایتان چقدر اهمیت می‌دهید و چه روشی برای تحقیق کردن دارید؟

● پاسخ این سؤال هم شبیه پاسخ سؤال اول است. طبیعی است که با توجه به نیاز داستان و آدم‌های آن، گاه تحقیق لازم می‌شود و نوعش را هم، همین نیاز تعیین می‌کند. که می‌توانند میدانی، کتاب‌خانه‌ای، جستجو در محیط زندگی، کنکاش در ذهن خود و... باشد.

در مورد بخش دوم سؤال که اصلاً تعیین یک روش واحد و

■ آیا شما الگوی خاصی برای تدوین و نوشتن فیلم نامه دارید؟

● نه! اصلاً نمی‌شود برای هر نوع فیلم نامه‌ای، یک الگوی واحد را به کار گرفت. این مساله کاملاً به نوع فیلم نامه و نحوه ضروری تکامل داستان آن بستگی دارد. فرضاً: وقتی براساس یک قصه از پیش نوشته شده و کامل شده بخواهید فیلم نامه بنویسید، کار یک نوع پیش می‌رود و زمانی که بر اساس یک شخصیت که در ذهن شما نقش بسته و دائم به شما تق می‌زند و وسوسه‌تان می‌کند که دنبالش بروید و ببینید که کیست و چکاره است و چه می‌خواهد، بخواهید فیلم‌نامه بنویسید کار یک جور دیگر پیش می‌رود.

اما حرف تدوین فیلم‌نامه یک حرف دیگر است. می‌شود گفت یک مرحله خاص از روند کلی و گسترده فیلم‌نامه نویسی است و بیش‌تر فنی است تا ذوقی و بیش‌تر یک جور حساب و کتاب است. آن‌قدرها هم فرموله شده نیست که مدعی شوید که همین است و بس. در این مرحله نویسنده فیلم‌نامه خیلی منطقی و دودوتا چهار تا کار می‌کند. یک نگاه به گیشه دارد و نگاهی دیگر به اصولی که خواننده است. یک گوش به تهیه‌کننده و سفارش دهنده دارد و گوش دیگر به داد و فریاد زمانه،..... خیلی وقت‌ها هم این حساب و کتاب‌ها غلط از آب درمی‌آید.

■ بعد از یافتن سوژه طی چه مراحل آن را بر روی کاغذ می‌آورید؟

● بعد از یافتن سوژه، اولین چیزی که به نظر حیاتی و فوری می‌آید، پیدا کردن یک اسکلت داستانی است که شروع و پایان و طول و عرض مشخصی داشته باشد (منظورم روند و گستردگی است). سوژه، ایده، طرح اولیه، یک شخصیت جذاب و یک گفتنی

خاص بیهوده است. باید دید نویسنده کیست و فضا و آدم‌های فیلم‌نامه‌اش را چقدر می‌شناسد و مهم‌تر از همه این‌که، از چه زاویه‌ای به این طرح (فیلم‌نامه، داستان و ایده) نگاه می‌کند، همین نویسنده هم برای فیلم‌نامه دیگرش، حتماً روش دیگری برای تحقیق انتخاب می‌کند و قطعاً میزان دیگری از تحقیق و جستجو را لازم می‌داند.

■ الگوی شخصیت‌هایتان را چطور پیدا می‌کنید؟

● چیزی که اغلب اوقات اتفاق می‌افتد، ترکیبی است از روش‌های اشاره شده در سؤال قبلی. منظوم یافتن شخصیت و قوام و استحکام آن است. سؤال شما به نظر پس و پیش می‌آید. منظوم این است که شخصیت اگر به قدر کافی نیرومند باشد، خودش اشاره می‌کند که چطور و در کجاها باید به دنبال آن گشت بعضی مواقع شخصیت، تراش می‌خورد تا به قواره یک بازیگر خاص دربیاید. یا مثلاً شبیه فلان شخصیت زنده و شناخته شده روز شود. این طور اتفاقات جزو همان حساب و کتاب‌هایی است که قبلاً اشاره کردم. خوب این‌ها که یک حالت عام و کلی نیست. به نظر من شخصیت مبتدای یک جمله است و الگو خبر آن. یعنی شخصیت نیرومند سینمایی علی‌القاعده، خودش یک الگو می‌سازد. الگویی که حالا باید بازیگری را یافت و اجرایی از آن شخصیت را تدارک دید که تا سر حد امکان به شخصیت خلق شده توسط فیلم‌نامه نویس نزدیک و شبیه باشد. بعضی‌ها طرحی از چهره شخصیت می‌زنند و بعضی دیگر

طرحی ذهنی از درون مایه شخصیت. به هر حال از امکانات خودشان و از آن چه که به آن‌ها یک تصویر می‌دهد استفاده می‌کنند. اندیشیدن به شخصیت، نزدیک شدن به آن، با دقت نگاه کردن، با او حرف زدن، با او هم دردی کردن، مقابله کردن و... همه و همه در خلق شخصیت تخیلی که از میان ما و بخار پیدا شده، کمک می‌کند. من هم تا کیدم روی این نوع از ایجاد شخصیت متمرکز است. تجربه، ابزار دیگری است که به هر حال با خلق کامل شخصیت «حتی الگوسازی شخصیت تا حدی (که چندان هم کم نیست) فاصله دارد. تحقیق هم اگر در مراحل از روند خودش، به کاری خلاق تبدیل می‌شود ولی در معنای عام خودش این جور نیست.

اما از مجموع امکانات موجود، یعنی تجربه، تحقیق، تخیل، خواب نما شدن، به قیافه آدم‌های اطراف دقت کردن، خبرهای روزنامه و قصه و شعر خواندن و... و خلاصه از هر بالانس و تکان خوردنی استفاده می‌شود که... در پایان، شخصیت قیافه و رفتار خودش را نشان بدهد، صدایش را بلند کند، بیم و امیدهایش را بیرون بریزد و در یک جایی خبر ترسش را کنار بگذارد و بیاید درست جلوی چشم فیلم‌نامه‌نویس و با او زندگی کند و به این نویسنده پریشان بگوید و نشان دهد که واقعاً کیست و حرفش چیست؟

شاید این دیدار فقط یک تصور ذهنی و شخصی برای نویسنده باشد و حتی شاید اشتباه آلود و مغشوش و غم‌ناک باشد، حتی



شاید در پایان چنین تلاشی، ببینید که شخصیت دروغ می‌گوید و نویسنده را دنبال نخود سیاه می‌فرستد و...!

ولی شگفت‌انگیز است. به هر حال شخصیت نمی‌تواند در مقابل عشق و شیدایی نویسنده بی‌تفاوت باشد، حتی اگر شمشیر را از رو بسته باشد، باز هم در مقابل نویسنده‌ای که این قدر برای دیدن و رسیدن به این معشوق، خودش را خسته کرده و تا پای قله آمده است. سر فرود می‌آورد و دست نویسنده را می‌گیرد و او را در بالای قله می‌برد و دنیای خودش را مثل یک چشم انداز، یک پاره برای نویسنده رو می‌کند. آن وقت است که خودش می‌گوید و

خودش با دست نویسنده، خود را ترسیم می‌کند. آن‌جا هر الگویی داشته باشید و روی آن خودتان را خسته کرده باشید، یا آن را دور می‌ریزید و یا از بنیان اصلاحش می‌کنید.

باید او را دوستش داشته باشید. حتی اگر بدترین آدم دنیا باشد. فقط به این صورت است که خودش را نشانان می‌دهد. دنیای بکر و شگفت‌انگیز خودش را عریان می‌کند و اجازه می‌دهد که شما خلقش کنید. دقت کنید، اجازه می‌دهد شما خلقش کنید. اگر او نخواهد، شما هیچ کاره‌اید و او تا دوستش نداشته باشید و برایش تا پای قله نفس نفس نزنید، نمی‌خواهد. باید آن بالا که رسیدید خودتان را کنار بگذارید و محو او شوید. خلق کردن با خودبینی و خودپسندی نویسنده (حتی اگر برای عقایدش باشد) مطلقاً جور در نمی‌آید! نویسنده باید از خودش دل بکند تا به شخصیتش برسد!

■ برای خلق شخصیت‌هایتان چه مراحل را طی می‌کنید؟

● جواب سؤال قبلی. برای این سؤال هم کافی بود. این طور نیست؟

اما یک نکته را اضافه می‌کنم: شخصیت معمولاً سه نوع هویت دارد:

۱- وجودش از دید خودش

۲- وجودش از دید دیگران

۳- وجودش از دیدگاه دانای کل (نویسنده - خلق‌کننده آن) منظور وجودی است از دیدگاه یک داور واقع بین و بی‌طرف و قاطع، بدون موضع‌گیری بر اساس معیارهای ملموس خود

شخصیت یا دیگران (۲۰۱).

نویسنده باید بتواند این سه نوع هویت و وجود را در مقاطع مختلف فیلمنامه‌اش برای شخصیت مخلوق خودش به کار گرفته و تثبیت کند و مثل قالب به او بخوراند. البته بعد از رویت کامل او، و بعد از دوست داشتن او.

■ آیا برای این که شخصیت‌هایتان به لحاظ عاطفی مخاطب را درگیر کنند و بیننده به آن‌ها علاقمند شود فرمول و روش خاصی دارید؟

● در سؤال قبلی گفتم. شخصیت تا برای نویسنده خود،

ملموس، واقعی و باورپذیر نباشد برای بیننده هم، به طبع نویسنده نخواهد بود. نویسنده باید شخصیت را بشناسد و باورش کند. بر اساس شناختی سه‌گانه که قبلاً گفتم، نه از سر موضع‌گیری کور و بی دلیل برله یا علیه شخصیت. محبت آگاهانه در مراحل پایانی خلق شخصیت، جای آن شیدایی و عشق را می‌گیرد که درست هم هست.

نویسنده گاه مادر شخصیت و گاه داور زندگی و سرنوشت او است. گاهی از دید خود شخصیت به اندیشه و اعمالش فکر می‌کند و گاهی از دید نیروهای مخالف او. نگاه دو سویه نویسنده، آن دآوری نهایی را برایش ممکن و در دسترس می‌کند.

■ عوامل جذابیت در

فیلم‌نامه چه چیزهایی است؟

● باز هم بستگی به نوع فیلم

نامه دارد. بهتر است پرسیم که بر

اساس (مثلاً) این نوع فیلم یا این رده سینمایی و این سلیقه نگارش و... چه عواملی باعث جذابیت فیلم نامه هستند؟ اما در فیلم‌نامه‌ای که من دوست دارم، تعیین‌کننده‌ترین عوامل جذابیتش ابتدا آدم‌ها (شخصیت‌ها) و سپس، داستان است.

■ اصولاً یک دیالوگ خوب دارای چه خصوصیتی است و

شما چه روشی برای نوشتن دیالوگ دارید؟

● خصوصیتی شبیه خصوصیات یک شخصیت خوب، با تفاوت‌هایی در درصدها. برای نوشتن دیالوگ خوب، آگاهی از نکات فنی این کار مثل کراتهای و سادگی جمله، ضرابهنگ، همراه داشتن بارهای ضروری و گوناگون، انواع تناسب‌ها مثل تناسب با سن، طبقه اجتماعی، تربیت و سطح فرهنگ و... یک اصل است!

● بعد از یافتن سوژه، اولین چیزی که به نظر حیاتی و فوری می‌آید، پیدا کردن یک اسکلت داستانی است که شروع و پایان و طول و عرض مشخصی داشته باشد

● شخصیت تا برای نویسنده خود، ملموس، واقعی و باورپذیر نباشد برای بیننده هم، به طبع نویسنده نخواهد بود. نویسنده باید شخصیت را بشناسد و باورش کند.

● برای نوشتن دیالوگ خوب، آگاهی از نکات فنی این کار مثل کوتاهی و سادگی جمله، ضرابهنگ، همراه داشتن بارهای ضروری و گوناگون، انواع تناسب‌ها مثل تناسب با سن، طبقه اجتماعی، تربیت و سطح فرهنگ و... یک اصل است!

یک اصل مهم! اما کافی نیست! درست مثل این که صرف رفتن به مدرسه سینمایی (حتی بهترین آن) دلیل فیلم نامه‌نویس شدن یا کارگردان شدن هیچ کس نمی‌شود. آگاهی از فنون، ابزار مفیدی است ولی برای هیچ هنرمندی در هیچ یک از هنرهای ممتد و مولد نیست..

پایه اول استعداد و خلاقیت است. در این مورد شک ندارم. اما بعد از آن هم متغیرهای دیگری وجود دارد که با باید عمیق و



تئوری با کفشی‌های کتبی

وسیع، زندگی کرده باشید یا خیلی خواننده و دانسته باشید و یا واقعا عاشق باشید یا خیلی تابع احساساتان باشید و پوستتان به همین دلیل کنده شده باشد یا... خلاصه، دیالوگ متعلق به زندگی است و دیالوگ خوب بار حس‌های شدید و تاثیر گذار ته نشین شده از گذر سیلاب زیستن را با خود دارد. در این مورد تردید ندارم. گفت‌وگونویسی، تمام احساس و اندیشه نویسنده را با آدم‌های داستان (فیلم‌نامه‌اش) درگیر می‌کند. ترکیب غریبی از لذت و رنج و اندوه و نشاط است. در پایان این تلاش، آرامش خاصی به نویسنده دست می‌دهد.

■ آیا تاکنون با پدیده‌های روانی که مانع نوشتن می‌شوند - مثل تنبلی در نوشتن - مواجه شده‌اید و اگر جواب مثبت است، بفرمائید چطور بر آن‌ها غلبه کرده‌اید؟

● این موانع، در هر حرفه و هر قدمی خودش را به شکلی نشان می‌دهد. گویا برای بشر فطری است! ازلی و ابدی است! همه این تجربه را داشته‌اند و خوب آن را می‌شناسند. اما هر کس بنا به

نوع حرفه و تربیت و روحیات خودش، چهره یا چهره‌هایی از آن را دیده است. شاید یحتمل مدعی هم بشود که همه آن موانع آن‌هایی است که او دیده و آن‌ها را می‌شناسد. این گونه پاسخ‌ها، دستورالعمل‌های غیر قابل قبول و حتی غیر قابل استنادی هستند که هیچ‌گونه ارزش تئوریک صنعتی هم ندارند، چه رسد به ارزش تئوریک هنری!

■ چه توصیه‌ای برای کسانی که تازه می‌خواهند به این حرفه وارد شوند دارید؟

● توصیه‌های پدرانه! درست است؟

یعنی خودم را آدم صاحب سبک و کار کشته‌ای بدانم که حالا به قصد ارشاد بچه‌های بازی‌گوش حرف نشنوه، نصایح مشفقانه صادر می‌کنم! اصلاً از این حرف‌ها بگذرید. من هیچ توصیه‌ای ندارم و توصیه‌های دیگران را هم کارآمد نمی‌دانم. اما حرفی دارم که برای خودم است. در حقیقت بلند فکر کردن است. این طرف دنیا (شاید هم فقط این ملک) هنر و تولید هنری در تمام شاخه‌ها و حرف و زیرمجموعه‌ها مثل یک ویرانه شده و غم بارو حزن‌انگیز است. عاشق پیشه‌هایی که رویاهای دور و خام را دوست دارند و در دست‌رسم می‌دانند، بهتر است در این وادی یا وارد نشوند و یا این که در این جا به دنبال آبادی و زیبایی نگردند. این کار فقط شوک بعد از ورود را برایشان بیش‌تر می‌کند. اما وقتی وار معرکه‌ای شدیم (به دلیل) دیگر فرار کردن خطای دوم است.

باید پوست کلفت و پر تحمل شدا! باید خیلی خوراند، قصه، فیلم‌نامه، رمان و...! باید خیلی سخت گذرانند و به سختی‌اش عادت کرد! باید خیلی فیلم دید، اگر چه مشکل است و راحت به دست نمی‌آید! باید از آن شوق اولیه، یک عشق عمیق ساخت! باید حرفی برای گفتن داشت (پس باید زخم‌ها را دید و بدی‌ها را شناخت و به پای خوبی‌های واقعی ایستاد!) باید خیلی نوشت، خیلی. (اگر چه واقعا کار وحشت‌ناکی است ولی لذت غریبی هم دارد!) باید ابزار و سلاح لازم برای ماندن را جمع کرد. (همیشه، نفس ماندن یک جور جنگیدن است!) باید رویاهای اولیه را دور ریخت و به تدریج رویاهای دیگر ساخت. رویاهایی که اکثراً، فقط خودت مطمئن هستی که حقیقت دارند و نمی‌خواهی آن‌ها را از دست بدهی! □